

ضرورت دفاع از حریم دانشگاه

(و پایداری در برابر گردش به الگوی دانشگاه در سده های میانه)

آرمان ذاکری، زهره مالکی

جلسه دفاع از پایان نامه کارشناسی ارشد در گروه فلسفه دانشگاه تهران برگزار می شود. رساله ای با موضوع "هایدگرو تمایزات فلسفه با جهان بینی، متافیزیک و اندیشیدن". دکتر احسان شریعتی استاد داور پایان نامه است و دکتر حسین مصباحیان استاد راهنما؛ قرار مصاحبه با این دو استاد فلسفه، در دفتر انجمن اسلامی پردیس هنرهای زیبای دانشگاه تهران پس از پایان جلسه دفاع.

قریب یک سال است که دانشگاه تهران همکاری خود را با دکتر احسان شریعتی قطع نموده، حتما گامی در جهت عملیاتی کردن "اسلامی سازی دانشگاه" بوده است. "انقلاب فرهنگی" که 30 سال است آغاز شده و ظاهراً هنوز به سرانجام خود نرسیده و قربانی می گیرد. اما هنوز هم او را برای داوری رساله ها دعوت می کنند؛ من در این فکر که حاکمیت می خواهد با دانشکده ای که همین هفته گذشته رساله "تفسیر فوکو بر رساله روشنگری کانت" با راهنمایی دکتر رضا داوری اردکانی و داوری دکتر احسان شریعتی در آن دفاع می شود، چه کند؟

"دفاع از دانشگاه" به عنوان یک "ایده ذهنی" و یک "رسالت عملی" برای همه آکادمیسین ها، وجه مشترک گفته هر دو استاد، در این گفت و گو است. دفاعی که باید دانشگاه را در برابر حمله های عمدتاً سیاسی بیرونی منسجم کرده و حفظ امنیت و حیثیت دانشجو را تضمین نماید. تا زمانی که این اتفاق روی ندهد به تعبیر دکتر احسان شریعتی "بقیه حرف ها رایگان است". در چنین شرایطی به تعبیر دکتر مصباحیان باید پذیرفت که دانشگاه در ایران در حال رجعت به قرون وسطی باشد و شرایط ذهنی و عینی شکل گیری علوم انسانی در ایران هنوز مبهم و ناممکن بنماید.

شرح میزگردی با حضور دکتر احسان شریعتی و دکتر حسین مصباحیان را در باب "دانشگاه" و "علم" در ایران می خوانیم...

سحر - اگر نقطه آغازین بحث در مورد "دانشگاه" به عنوان مهمترین نهاد عهده دار "علوم مدرن" را وضعیت فعلی دانشگاه در "عینیت جامعه" قرار دهیم، آیا در تجربه "دانشگاه" در ایران بعد از انقلاب می توان از شکل گیری "قشری" یا "طبقه ای" در دانشگاه سخن گفت که تجربه زیسته منحصر به فرد خود را توأم با خواسته ها و رفتارهای خاص خودش دارد؟ رفتارهایی که عمدتاً با آنچه که مطلوب قدرت سیاسی حاکم و قرائت سنتی مدافع آن سازگاری نداشته و در لحظات حساس جامعه، نظیر حوادث یک سال گذشته تضاد خود را آشکار می سازد. به این معنا که در تمام طول این مدت "دانش-جو" یکی از مهمترین کنشگران عرصه ی اعتراض و انتقاد در فضای فیزیکی و مجازی جامعه بوده و خلاصه اینکه در تجربه بعد از انقلاب "دانشگاه" از طریق کنشگری دانشجویان ساز ناسازگاری نواخته است.

دکتر شریعتی: برای بحث و غور پیرامون پرسشی که مطرح شد در درجه اول نیاز به داده های آماری جامعه شناختی وجود دارد که عمدتاً در دست نیست، اما آنچه می توان گفت اینکه "دانشگاه" به طور کلی در ایران نهاد نوپایی است، از زمان ورودش به ایران همراه با مدرنیته، بیش از 70-80 سال نمی گذرد و لذا شکننده است. پس از انقلاب با توجه به استقرار حاکمیت دینی، نسبت میان دین و دانش در شکل نهادینه خود نیاز به بازتعریف داشته که این امر شاید به خوبی صورت نگرفته باشد. از سوی دیگر، ایران با یک جامعه جوان مواجه است (با بهره مندی از اکثریت جمعیتی زیر 30 سال) که از نظر تحصیلی عمدتاً دانشجو و دانش آموز هستند و با گسترش دانشگاه ها و به خصوص دانشگاه آزاد در ایران، قشر گسترده ای به وجود آمده که حتی در شهرستانهای کوچک، دارای تاثیر جدی بر رفتار سایر اقشار جامعه است. در تحولات اجتماعی-سیاسی نیز طبقه متوسط به طور عام و قشر دانشجو به طور خاص نقش مهمی ایفا کرده و طبیعتاً به دنبال پیگیری منافع خاص خود می باشد.

اگر آنگونه که بورکهارت نهادهای جامعه را به سه دسته "سیاست، دین و فرهنگ" تقسیم می کند، به مسئله دانشگاه در ایران نگاه کنیم، دانشگاه که در واقع نماد فرهنگ است و موقعیت متزلزل و شکننده ای در برابر دو نهاد دیگر دارد. اکنون شرایطی است که این قشر دانشگاهی، باید از "خود"، "دانشگاه" و "منافع" خودش به طور جدی دفاع کند، چرا که مورد تهدید دیگر نهادهای قدرتمند جامعه قرار گرفته و در برابر آنها نهاد نحیفی محسوب می شود.

بنابراین دانشگاه به مثابه یک "کلیت" ابتدا باید درک روشنی از خود و منافعش داشته باشد، چرا که موقعیت دانشگاه در یک کشور "جهان سومی"، با وضعیت آن در کشورهای پیشرفته صنعتی کاملاً متفاوت است. در آنجا عمدتاً مسائل اولیه دانشگاه حل شده و دانشجو می تواند در کنار فعالیت آموزشی، خواسته های سیاسی خود را نیز مطرح کند، احزاب و گروه های سیاسی، در دانشگاه حضور دارند و به خصوص بعد از فروپاشی های پیاپی "فرارویات" طی دهه 80، دانشجویان عمدتاً به مسائل صنفی خود می پردازند و "کلیت" دانشگاه دیگر برای آنها مسئله ای حل نشده نیست. ولی در ایران باید در درجه اول از کلیت "دانشگاه" دفاع کرد، حال آنکه در فعالیت مجموعه های دانشجویی گاه می بینیم که پرداختن به مسائل پیرامونی مثل مسائل سیاسی روز اولویت پیدا کرده و دفاع از دانشگاه به حاشیه رفته است، در شرایطی که امروز آنها به عنوان "دانشگاه" و "دانشجو" زیر سوال هستند و نفس امر "دانش-جویی" و "علوم انسانی" به پرسش گرفته شده اند و باید پاسخ بگویند.

سحر - دفاع از نهاد دانشگاه بر پایه تقسیم بندی سه گانه ای که حضرتعالی به نقل از بورکهارت بیان کردید، قاعدتاً باید بر پایه های "فرهنگ" استوار شود. از طرف دیگر الان حدود 50 سال است که روشنفکران و نظریه پردازان ایرانی برای توصیف وضعیت جامعه ایران از "جامعه دوران گذار" سخن گفته اند، طوری که یکی از اساتید (دکتر ابراهیم توفیق) از سخت جانی این نظریه و غیر قابل عبور شدن آن سخن گفته اند. ویژگی اصلی جامعه دوران گذار هم به تعبیر دورکیم سست شدن باورها، ارزشها، اعتقادات و سنتهای گذشته و جایگزین

نشدن آنها با "ارزشها و باورهای جدید" است. "خدایان قدیم مرده اند و خدایان جدید هنوز متولد نشده اند" مضمون جمله معروف دورکیم در این باره در فصل نهمی کتاب صور بنیانی حیات دینی است. شریعتی هم در توصیف وضعیت ایران در آن زمان از "شرایط انتقال" با ویژگی هایی مشابه آنچه ذکر شد سخن می گوید. (ویژگی های قرون جدید) در چنین جامعه ای، اجزاء فرهنگی که بتوان بر آن مینا از "تهاد علم" و "دانش-گاه" دفاع کرد تثبیت شده نیست. این عدم تثبیت فرهنگی را به وضوح می توان در بخشهای مختلف جامعه دانش-جویی فعلی هم مشاهده کرد. حال، در جامعه ای با این وضعیت، چگونه و بر کدام پایه ای می توان از "تهاد دانشگاه" دفاع کرد؟ به تعبیر دیگر آیا "شرایط امکان" دفاع از دانشگاه مبتنی بر هرگونه "ایده فرهنگ" در حال حاضر وجود دارد؟ یا آنچنان که متفکران "امتناع اندیش" دوران معاصر معتقدند باید "ابتدا شرایط امکان" شکل گیری چنین "ایده هایی" را فراهم نمود. امری که مثلا در دیدگاه جواد طباطبایی با نگارش تاریخ اندیشه در ایران و نقد آنچه او "ایدئولوژی های جامعه شناسانه" دوران معاصر می خواند، محقق می گردد.

دکتر شریعتی: گذشته و میراث سنتی-تاریخی ما "دوره (های) طلایی" را تجربه کرده و سابقه تحمل سایر عقاید، تکثر و مواجهه با دیگر فرهنگها و پرورش متفکرین بزرگ در مراکز علمی را یدک می کشد، اما به هر حال پس از آن چند قرن است که ما دچار رکود و انحطاط شده ایم. در این میان یک تحول بزرگ در غرب رخ داده و تأثیرات خود را بر ما گذاشته است. در دورانی که چنین "مواجهه" هایی صورت می گیرد، مفاهیم بسیار مغشوش و شبهه آلود می شوند. به عنوان مثال وقتی از سنت سخن گفته می شود، منظور کدام سنت است؟ هر سنتی خود ادامه سنت دیگری است. برخی سنتها خود از بیرون وارد شده اند. چنان که سنت یونانی از بیرون وارد جهان عرب شد و با آن در آمیخت و خود شکل دهنده سنت دیگری شد، در حالی که سنت یونانی چندان ارزشی و مکتبی هم نبوده و صرف اینکه به زبان عربی درآمده و به گذشته تعلق دارد موجب ارزش دینی آن نمی شود. به همین دلیل است که همان طور که شریعتی هم اشاره کرده باید میان سنت، دین و ایدئولوژی تفاوت قائل شد. لذا باید از "سنتها" سخن گفت. سنتهایی که بسیاری از آنها باید مورد نقادی تاریخی قرار بگیرند و البته ممکن است وجوه مثبتی هم در آنها یافت شود. همچنان که تحقیق تاریخی دکتر شریعتی با مطالعه موردی نشان داد که این مکتب در برخی دوره های تاریخی، ویژگی های منحصر به فردی از نظر پذیرش آزادی، تحمل فرهنگها و عقاید دیگر و رواداری در قبال فعالیت های علمی، از خود بروز داده است.

در مورد دانشگاه، به طور کلی باید تعریف کنیم که ذیل چه پارادایمی می خواهیم دانشگاه داشته باشیم، دانشگاه به عنوان محل جهان شمولی (universality)، اکنون با مباحثی که در ایران طرح می شود، زیر سوال رفته است. زیر سوال رفتن "جهان روایی" دانشگاه و دانشجو در مورد علوم هم صدق می کند. از آنجا که محتوای عمده بحثها در مورد دانشگاه، پس از انقلاب ماهیت سیاسی داشته و صبغه علمی پیدا نکرده، در نتیجه در زمینه های دینی و یا علوم انسانی نیز برغم داشتن پیشگامانی در هر حوزه، هنوز نتوانستیم داده علمی قابل عرضه ای تولید کنیم. بر این اساس دانش-جو به عنوان موتور محرکه دانشگاه، باید ابتدا دید روشنی نسبت به دانشگاه پیدا کند تا بر اساس آن بتواند به وظایف خود در دفاع از دانشگاه و مطالبه حقوق خود عمل کند، امری که خود نیازمند راه افتادن بحثهای نظری رادیکال است. از طرفی سیستم آموزشی ما به تبع سیستم سیاسی، از زمان مشروطیت یک سیستم استبدادی بوده است. سیستمی تخصص گرا، طبقاتی و گزینشی با محوریت علوم دقیقه و فنی. در واقع ما می خواستیم مغزها را به سمت رشته های فنی بکشانیم و بعد هم چون عمدتا نمی توانستیم از این مغزها در کشور استفاده کنیم، با پدیده "فرار مغزها" مواجه شدیم. بعد از انقلاب متأسفانه این قضیه شدت بیشتری گرفته است و انقلاب، علیرغم شعارهای بسیار و انقلابات فرهنگی مختلف و ... نتوانسته این مسئله را تغییر دهد. افراد برای ورود به دانشگاه، در یک روند کشنده رقابت برای گزینش و کسب تخصص وارد می شوند. صرف هزینه های بسیار زیاد در مدرسه های خصوصی و "غیر انتفاعی" که از قضا همه چیز آنها بر اساس "انتفاع" بنا گذاشته شده برای موفق شدن در چنین سیستمی ضروری می شود. هزینه هایی که تنها از عهده طبقات مرفه که اقلیتی را در جامعه تشکیل می دهند بر می آید. اقلیتی که به تعبیر پیر بوردیو "وارثین" ارث و میراث های کلان اند.

سحر - دقیقا در برابر بحث شما درباره متکی بودن مفهوم "دانشگاه" بر "جهان شمولیت" در ایران دیدگاهی وجود دارد که مبتنی بر یک نگاه "ذات گرایانه" غرب را به صورت یک "کل" در نظر می گیرد و علت شکست بودن موقعیت دانشگاه پس از قریب به 80 سال در ایران را "ناسازگاری" ماهیت آن با سنت ایرانی-اسلامی می داند و اخیرا تلاش جدی را هم آغاز کرده تا خود را بر قرائتی از سنت اسلامی نیز متکی کند. در این معنا "کلیت" سنت، شرق و مذهب در برابر کلیت غرب قرار می گیرد و در نتیجه آن جهان شمولیت، درک دیگری و گفت و گو با او زیر سوال می رود، به طوری که حتی ادبیات برآمده از برخی گرایشات رادیکال این نظرگاه، ادبیاتی "جنگی" است که دائما سخن از "تقابل"، "تهاجم"، "جنگ نرم" و ... می گوید. به این معنا اصلا بیان حرفهایی که در دنیا قابل ارائه و درک باشد موضوعیت خود را از دست می دهد و "شکست" دیگری و نه داد و ستد با او موضوعیت می یابد. از آنجایی که نوع این مباحث نظیر "اسلامی سازی دانش"، "بومی سازی" و ... در یک فضای سیاسی طرح شده و کنش های سیاسی نظیر "انقلاب فرهنگی" در آن غلبه داشته است، تاکنون بحث به صورت جدی وارد ساحت فکر و اندیشه نشده است. سوبه دیگر این مباحث در میان روشنفکران گسست گرا نیز ظهور و بروز می کند، به این معنا که تحقق دانشگاه و دانش در مفهوم جدید آن موکول به گسستی جدی از سنت ارزیابی می شود. به نظر می رسد که بر مبنای هیچ یک از این دو دیدگاه از "دانشگاه" بر اساس سنت تاریخی که شما فرمودید نمی توان دفاع کرد. چگونه باید اینگونه تناقضات را حل کرد؟

دکتر شریعتی: از موضع سنت تاریخی و دیانت از یکسو و از موضع تعادل قوا و منافع در سطح جهانی آن، می توان به اینگونه مباحث پاسخ داد. به عنوان مثال مناسبات نظامی در دنیای جدید را در نظر بگیریم، مفهوم جنگ در دنیای امروز دچار تحول شده، اینکه می بینیم در عراق یا افغانستان از سلاح گرم استفاده می شود، به خاطر درگیر شدن یک کشور مجهز به تکنولوژی با کشورهای فقیر است، وگرنه در بسیاری از موارد اصلا استفاده از سلاح گرم موردی پیدا نمی کند و مسئله "بازدارندگی" مبتنی بر تکنولوژی نظامی مطرح می شود. یا در مسئله اقتصاد، حتی با

نگاه از یک منظر منفعت طلبانه بالاخره برای حضور در بازار، یک کشور باید بتواند کالاهای خود را به ارزانترین قیمت عرضه کند تا امکان رقابت داشته باشد. لذا بحث اقتصادی نیز، تبدیل به یک بحث کاملاً تخصصی می شود. در بحث فرهنگ نیز حتی با دید تقابل گر و ذات انگار میان شرق در برابر غرب و یا اسلام در برابر استکبار، برای ورود به عرصه ی به اصطلاح جنگ فکری باید با متدهای فکری و هنری و استفاده از ابزارهای مدرن نظیر اینترنت و حضور در فضای مجازی وارد شد. در چنین نزاعی نسل جوان، به تعبیر کانت نقش داور را خواهد داشت و با ارزیابی فضا، نهایتاً آنچه را که جذاب تر بیابد بر می گزیند.

این در حالی است که تمام سنتهای ما در اثر ورود این شکل از مدرنیته در حال تخریب است، ولی شعر و شعار و فرمالیسم مذهبی به جای خود باقی است. این شکل از مدرنیته، اتفاقاً مدرن هم نیست و یک شکل وحشی نامتعین است که به جای اتکای به قانون عمدتاً بر مناسبات مافیایی متکی است. حال باید از مدعیان طرفداری از "سنتها" و بنیادها پرسید که تولید فرهنگی شما در چنین وضعیتی چه بوده است؟ در این وضعیت پارادکسیکال به نام سنت و بنیاد، دفاعی حقیقی از سنتها و بنیادهای ما نیز صورت نمی گیرد. بنام سنت گرایی و اصول گرایی با ژست و ادبیاتی نظامی شعارهایی در دفاع از سنت و فرهنگ سر داده می شود، اما در عمل محتوایی دگراندیشیده ارائه نمی شود. یک بار، بستن دانشگاه ها را با هدف اسلامی سازی تجربه کردیم، که بعد از مدتی دکتر سروش به عنوان سخنگوی آن اعلام کرد که چنین پروژه ای بدین نحو مطلوب و عملی نبوده و باید فکر دیگری می شد.

در برابر همه این دیدگاه ها روشنفکران ملی و مذهبی، قائل به یک مدرنیته ی درون زا هستند که از طریق اجتهاد در سنت با توجه به ارزشهای جهان شمول میسر می شود. هم از نوگرایان و هم از سنت گرایان، عده ای با این ایده مخالف اند. نوگرایان با طرح بحثهای "گسست" و "امتناع" و سنت گرایان با پیش کشیدن دائمی دوگانه های شرق و غرب، در برابر این ایده مخالفت می کنند و حرف اول را هم در فضای روشنفکری ایران آنها می زند و روشنفکران بومی از نظر گفتمانی در موضع ضعف قرار دارند و طبیعتاً راه حل ها و دیدگاه های آنها در سطح آکادمی و زمینه های فرهنگی نیز کمتر شنیده می شود. از طرفی بسترها و زمینه های مناسبی به لحاظ نظری، علمی و فنی و تخصصی در جامعه ما وجود دارد و تحقیقات در کشورهای اروپایی نشان می دهد که ضرایب رشد در ایران بیش از کشورهای جهان سوم است. طبقه متوسط به لحاظ رشد آگاهی ها وضعیت بدی ندارد، اما مشکلات در زمینه های مدیریتی، فرهنگی، حقوقی، قضایی، عقیدتی و دینی مانع از بارور شدن چنین زمینه هایی می شوند. البته نباید فقط انتقادات را متوجه سنت گراها نمود، نوگرایان ما هم باید مورد انتقاد قرار گیرند، چرا که تا زمانی که یک مدرنیته ملی، درون زا و سازگار با فرهنگ خود ارائه نکنیم، با انواعی از مدرنیته که از زمان رضاخان تاکنون با آن روبه رو بوده ایم به جایی نخواهیم رسید.

سحر - در جامعه ایران از زمان تاسیس دانشگاه مدرن در آن، تاکنون بسیاری از شاخصهای یک جامعه مدرن ایجاد شده است. جامعه ایران در طول این سالها به مفهوم مدرن کلمه، "بوروکراتیزه تر" شده، با وجود همه مشکلات در آن "صنعتی تر" شده، "تکنولوژی ارتباطات" در آن تا حد زیادی حضور دارد و نهادینه شده و حتی می توان گفت قدرت سیاسی در آن در بسیاری مواقع در بستری مدرن عمل می کند (مثلاً تمام و کمال از ابزار تبلیغات برای پیشبرد اهداف خودش و اثرگذاری روی جامعه استفاده می کند). از طرف دیگر یکی از کارکردهای علوم انسانی در غرب، مطالعه و تحلیل همین پدیده ها است که به نظر می رسد در شرق و غرب تفاوت ماهوی بین آنها وجود نداشته باشد. در دانشگاه های ایران هم هنوز می توان گفت که با وجود همه فشارها، تقریباً همه گرایشات مختلف فکری و سیاسی، حضور دارند و راجع به مسائل متنوعی تحقیق و پژوهش می نمایند. حال سوال اینجا است که چرا علوم انسانی در ایران از ارائه تحلیلی جامع و مانع از پدیده های اجتماعی در جامعه خود بازمانده اند و یا به طور کلی تر چرا علوم انسانی نمی توانند در ایران از جامعه خود خوب حرف بزنند؟ به خصوص با توجه به اینکه سنت گرایان همین ناتوانی را نشانی از ناکارآمدی علوم انسانی مدرن برای تحلیل پدیده های جامعه ایران قلمداد می کنند.

دکتر مصباحیان: برای پرداختن به این مسئله باید به دو دسته دلایل و شرایط عینی و ذهنی اشاره کرد. بخشی از دلایل عینی، در صحبتهای جناب آقای دکتر شریعتی مورد اشاره قرار گرفت، اما من می خواهم بگویم که شرایط ذهنی رسیدن به سطح تولید در علوم هم در ایران فراهم نیست. در حقیقت در ایران هنوز اشتغال به علوم انسانی صورت نگرفته است، آنچه هست اشتغال در علوم انسانی است. به نظر من اتخاذ رویکرد تاریخی در تحلیل چرایی این امر می تواند خیلی مفید باشد. مطالعه تاریخ دانشگاه در غرب و مقایسه آن با ایران، می تواند نکات ارزنده ای را به ما بیاموزد. دانشگاه در ایران بعد از انقلاب، رجعتی است به دانشگاه پاریس؛ اولین دانشگاهی که در جهان به وجود آمده است. دانشگاه پاریس، دانشگاهی است که به آموزش دکترین ها و نظریه های دینی می پردازد و پژوهش محور نیست. این دانشگاه حدود هزار سال پیش، با شرایطی کاملاً متفاوت از شرایطی که ما امروز در آن به سر می بریم، پدید آمد؛ زمانی که جمعیت بشری سیاره به مراتب کمتر از امروز بود؛ تکنولوژی بسیار ضعیف تر از امروز بود؛ راه غالب و سلطه یافته تفکر، راههای اندیشیدن دینی بود و انسانها به مثابه فرزندان خدا تلقی می شدند. به عبارت دیگر، زمانیکه جامعه اروپایی حول محور مسیحیت شکل گرفته بود و الهیات مسیحی معیاری تلقی می شد که هر چیزی با آن سنجیده می شد، دانشگاه پاریس الگوی اصلی آموزش بود. چرا که در پاریس بود که الهیات مسیحی قرون وسطایی، توسط کسانی چون توماس آکوئیناس - که در آنجا درس خواند و درس داد - ساخته می شد.

با جدایی مدرن نهاد دولت از نهاد دین (کلیسا)، و اهمیت یافتن دولت و کم اهمیت شدن کلیسا، ماهیت آموزش عالی تغییر کرد و به سمت منافع ملی تغییر جهت داد. به عبارت دیگر دانشگاهی که به وجود آمده بود تا به ایمان مسیحی خدمت کند، با پیدایش دولت - ملت به نهادی تبدیل شد که قرار بود خود را وقف خدمت به منافع ملی کند. گرچه چنین تغییر جهت موثری غیر قابل تصور به نظر می رسد، ولی نه تنها چنین تغییر جهتی پدید آمد بلکه پس از عبور قرنها، هنوز یکی از الگوهای مهم و برجسته دانشگاه در جهان امروز است. نماد این برش از

تمدن غرب و این نوع مواجهه با دانشگاه، دانشگاه آلمانی هاله است. دانشگاه هاله که در سال 1694 و در ابتدا به عنوان مرکزی برای ترویج فرهنگ لوتری تأسیس شده بود، نماد دوره ملیت گرایی است. به موازات انتقال تاریخ تمدن غرب از مسیحیت گرایی به دوره دولت - ملت، دانشگاه هاله نیز به سرعت راست آئینی مسیحی را به نفع عینیت گرایی، راسیونالیسم، نگرش علمی و تحقیق آزادانه مورد انکار قرار داد. در هاله، زبان آلمانی جانشین زبان لاتین، سخنرانی های علمی جانشین آموزش متون مقدس و جلسات بحث و تحقیق جانشین مناظرات و جدل های کلامی شد. برنامه درسی نیز در هاله تغییر اساسی پیدا کرد. جغرافیا، ریاضیات، سیاست، علوم طبیعی و طب جایگاه برجسته ای پیدا کرد و سایر رشته ها در حاشیه قرار گرفت. ایده هاله ای دانشگاه این بود که آموزش عالی باید هم علمی و هم واجد منفعت فوری برای دولت - ملت باشد. ایده ای که آشکارا گسستی کامل از ایده پارسی دانشگاه، دانشگاه به مثابه نهادی در خدمت مسیحیت بود. گسستی که به ترویج ایده دانشگاه به مثابه نهادی سکولار که وظیفه آن خدمت به دولت و ملت بود، منجر شد.

دانشگاه برلین گرچه چیزی بیش از یک قرن پس از دانشگاه هاله و در عصری که عصر مدرن نام گرفته است، تأسیس شد، و بنابراین همچون هاله، نماد این عصر در حوزه دانشگاه است، اما این دانشگاه که در سال 1809-10 توسط ویلهلم فون همبولت تأسیس شد، در صدد ایجاد ارائه الگویی از دانشگاه بود که نه در خدمت دین باشد و نه سر سپرده دولت. همبولت که در طی 16 ماه خدمت در مقام وزیر آموزش و پرورش آلمان اصلاحات عمیق و ماندگاری در نظام آموزشی آن کشور ایجاد کرده بود، عملاً رهبر جنبشی شد که جنبش نئو-اومانیستی دانشگاه برلین نام گرفت، دانشگاهی که تأثیرگذارترین الگوی دانشگاهی در سرتاسر جهان از اوایل قرن نوزدهم تا به حال نام گرفته است. دانشگاه برلین دو ویژگی ممتاز دارد، نخست اینکه در جستجوی حقیقت است و نه در پی خدمت به دین و دولت و دوم اینکه به تأسیس رشته های دانشگاهی و تأکید بر کسب معرفت تخصصی می پردازد.

گرچه دانشگاه مبتنی بر آموزش دکترین های دینی (پاریس)، دانشگاه با رویکرد تأمین منافع ملی (هاله) و دانشگاه به مثابه حریمی برای جستجوی حقیقت (برلین)، امروزه نیز چه به صورت مستقل و چه همزمان با هم در یک دانشگاه وجود دارند، ولی ایده ی جدیدی از دانشگاه در حال شکل گیری است که هدف آن نه خدمت کردن به دین، نه یاری رساندن به ملت و نه جست و جوی حقیقت که سرویس دادن به افراد و به اقتصاد جهانی است. دانشگاه آمریکایی فینکس، یک دانشگاه خصوصی و انتفاعی، روشن ترین مثال عینی چنین ایده ای از دانشگاه است. ایده ای که خود حاصل تحولات جهان از جنگ دوم جهانی بدین سو است. دانشگاه فینکس در 1976 تأسیس شد. این دانشگاه یک دانشگاه خصوصی و متعهد به بیشترین منافع برای سرمایه گذاران خود است. فلسفه بنیادی دانشگاه فینکس این است که وظیفه ی اصلی آموزش عالی آموزش مهارت ها و معارف مفید به "مشتریان" خود است، بدانگونه که بیشترین سوددهی را برای سهامدارانش در بر داشته باشد. منظور از مشتریان در اینجا همان دانشجویان هستند. در دانشگاه فینکس "برنامه های آموزشی به نحوی طراحی شده اند که نه تنها نیازهای تخصصی دانشجویان را برآورده سازند، بلکه همچنین نیازهای مصرف کننده های بعدی این آموزش، یعنی سازمانهایی که این دانشجویان را به خدمت خواهند گرفت، مورد توجه قرار دهد."

تاریخ هزار ساله دانشگاه، که فقط فصول و مقاطعی از آن گزارش شد، تاریخ پیچیده و متناقضی است. دانشگاهی که در آغاز نهادی نخبه گرا و نخبه پرور بود، نخبگانی که قرار بود به ایمان مسیحی خدمت کنند، امروزه نهادی است که به روی میلیون ها انسان گشوده شده است. انسانهایی که عصر اقتصادگرایی به آنان آموخته است تا در آن - در دانشگاه - چیزی بیاموزند و آن آموخته ها را در جهت منافع اقتصادی خود بکار گیرند. در این تاریخ هزار ساله، بسیاری از امور تغییر یافته است. خود دانشگاه نیز در پاسخ به تغییرات سیاسی - اجتماعی - اقتصادی و فرهنگی، تغییرات بنیادی پیدا کرده است. اندیشیدن به تغییراتی که دانشگاه در طول تاریخ هزار ساله خود پذیرفته است، به ویژه برای کسانی که دانشگاه را خانه خود می دانند، ضرورتی بی شبهه است.

دانشگاه در ایران اما همچنانکه آقای دکتر شریعتی فرمودند، عمری کوتاه و موقعیتی شکننده دارد. در ایران، به نظر من فقط از دو فاز یا مرحله دانشگاه می توان سخن گفت: قبل و بعد از انقلاب. دانشگاه قبل از انقلاب ایران بیشتر ملهم و متأثر از مدل هاله ای دانشگاه است. فلسفه وجودی دانشگاه قبل از انقلاب این است که نیروی متخصص تربیت کند اینکه تا چه حد توانست در این امر توفیق یابد یا حتی اصولاً مسیر درست را بیابد، خود بحث مستقلی است که نمی توان در اینجا به آن پرداخت. پس از انقلاب و با نفوذ اندیشه های دینی به دانشگاه، تلاش شد تا دانشگاه تبدیل به موسسه ای شود که به دین خدمت کند و از این نظر به نحوی رجعتی بود به اولین موسسات دانشگاهی در اروپا، به ویژه دانشگاه پاریس. ولی به نظر من این تلاش ها ناکام مانده است و در آینده نیز اگر چنین مسیری طی شود، ناکام خواهد ماند.

سحر - در دوره قبل از انقلاب، در دانشگاه شاهد این هستیم که گفتمان دانشجویان، با همه تفاوت های درونی آن حول برخی المانها مثل "عدالت اجتماعی"، وحدت می یابند و "دال مرکزی" جریان دانشجویی مفهوم عدالت می شود. حتی دانشجویان خارج از کشور عمدتاً پیوند خود را با سازمانهای چپ و آزادی بخش برقرار می کنند و عمدتاً توسط دولتها تحت فشار قرار می گیرند. در حالی که در دوره بعد از انقلاب، دهه 60 دهه خاموش است، هنوز هم مورد تحلیل قرار نگرفته و ارزیابی نشده است. در دهه 70 و 80 هم جریان روشنفکری چه سکولار و چه دینی انتقادات خود را معطوف به جریان روشنفکری دهه 50 می کند و نه حاکمیت دینی دهه 60. در چنین فضایی پایه های هویتی که در دهه 60 بنا شده بود، عمدتاً تحت این انتقادات و تغییر فضا از بین می رود. اکنون هم به نظر می رسد گفتمانهای روشنفکری به خصوص روشنفکری دینی دچار بن بست شده اند. تکرار مداوم نظریه گذار از سنت به مدرنیته و عدم امکان عبور از آن در میان همه روشنفکران را شاید بتوان شاهدی از این درجا زدن نظری گرفت. در چنین شرایطی دفاع از دانشگاه باید از کجا آغاز شود؟

دکتر شریعتی: در تحلیل این مسئله، باید به قضیه "دورانها" اشاره کرد. چیزی که در صحبت آقای دکتر مصباحیان هم مورد اشاره قرار گرفت. به این معنا که دانشگاه پاریس مثلاً متعلق به دوران قرون وسطی است و دانشگاه برلین مربوط به آغاز دوران جدید. به تعبیر دکتر احمد فردید هر

دورانی یک حوالتی دارد. حواله قبل از انقلاب، این بود که ما تحت یک نظام وابسته دیکتاتوری بودیم و گفتمان جنبش عدالتخواهانه، استقلال خواهانه و چپ بود. اما بعد از انقلاب حاکمیت دینی به وجود آمد که اتفاقاً عناصری از گفتمان چپ را هم می پذیرفت، الان در دافعه آن گفتمان، بسیاری در جهت عکس قضیه پرتاب می شوند. به طوریکه می بینیم آرمانهایی مثل استقلال خواهی و ملی گرایی تبدیل به ضد ارزش می شود، گویی که ما مرزبندی با هیچ یک از قدرتهای جهانی نداشته ایم و نداریم و برخی دانشجویان ما به راحتی و بدون مرزبندی به همکاری با آنها می پردازند که این خود به لحاظ ایدئولوژیک یک حرکت انحرافی است.

دموکراسی و حقوق بشر به دلیل وجود حاکمیت دینی، به پارادایم اصلی مبارزاتی تبدیل شده است. لیبرالیسم و اقتصاد بازار و اندیشه واحد و نظم نوین و پایان ایدئولوژی ها و تاریخ هم که خود یک ایدئولوژی خاصی است، به تبع این فضا مطرح می شود به طوریکه لیبرالیسم در این دوران، رقیب ما (ما به عنوان روشنفکران ملی که به لحاظ مذهبی نواندیش هستیم و در عین حال نمی خواهیم پیوند ما با سنت تاریخی خودمان قطع شود) است. اگر بخواهیم از اصطلاح شناسی شریعتی استفاده کنیم، ایدئولوژی رقیب (که در زمان شریعتی مارکسیزم بود) به این معنا است که ما و ایدئولوژی رقیب هر دو در رقابت برای مبارزه با دیکتاتوری هستیم و به این معنا تضاد اصلی ما نه با لیبرالیسم که با استبداد و دیکتاتوری است. سخن ما این است که از ابتدای نهضت مشروطیت ایران تاکنون در همه جنبشهای ایران، اعم از نهضت نفت یا انقلاب و پس از آن یک هویت وجود داشته که جنبش دانشجویی و دانشگاه هم که در تمام این مراحل حضور و ظهور داشته، خود را با آن یک هویت تعریف می نموده و برای همان یک شعار مبارزه می کرده است. در چنین فضایی که به تعبیر دکتر مصباحیان، دانشگاه ما را شاخه ای از حوزه علمیه می خوانند و مسائل ابتدایی ما نظیر عدالتخواهی از زمان مشروطه تاکنون حل نشده است (عدالت در دانشگاه به معنای تضمین آزادی های آکادمیک) و علوم انسانی هنوز شکل خود را نیافته است، سخن گفتن از دنیای پست مدرن و انتقادات میشل فوکو بر علوم انسانی و مسائلی از این دست کاملاً انحرافی است. همانطور که توجه نکردن به مسائل جهانی و جهان شمول مثل قضیه فلسطین هم انحراف دیگری است و اتفاقاً چنین ایدئولوژی هایی چون توسط جامعه هم طرد می شوند به راحتی در خدمت تثبیت وضع موجود در می آیند.

اساساً دانشگاه در همه جهان بر سر مسائل اساسی مانند صلح، آزادی، عدالت و حقوق انسانی باید همبسته باشد و ایراد روشنفکران و دانشجویان ما در طول این دوران، این بوده است که تحت واکنش نسبت به اوضاع داخل از برخی از این خطوط خارج شده اند. در حالی که تحت هویت واحدی که ذکر شد، سلطه چه در افغانستان و عراق و فلسطین و توسط لیبرالیسم باشد و چه تحت حاکمیت دینی محکوم است و باید در برابر آن ایستادگی کرد.

دانشگاه از زمان تاسیس خود در سال 1313 تاکنون به طور مداوم در معرض حمله قرار گرفته و مدام مجبور بوده است از خود دفاع کند. از 16 آذر سال 1332 گرفته که دانشگاه مورد حمله پلیس قرار گرفت تا 16 آذر امسال که من خود بعد از پایان کلاس شاهد ضرب و شتم دانشجویان با میلگرد و صحنه هایی از این دست بودم که حقیقتاً شرم آور بود و یا حوادث کوی دانشگاه. می خواهم به این مطلب اشاره کنم که تا زمانی که امنیت دانشجو در دانشگاه و خوابگاه و ... برقرار نشود، بقیه حرفها حرف مفت است، چون بالاخره تفاوت انسان با حیوانات در همین کرامت انسانی و شان ذاتی او است. لذا اولین مسئله ما دفاع از همین حیثیت دانشگاه و استاد و دانشجو است و ما باید هزینه های حمله به حیثیت دانشگاه و دانشجو را چنان در افکار و وجدان عمومی بالا ببریم که خود تبدیل به خط قرمز شود، نه اینکه ما در هر دهه شاهد تکرار چنین فحایعی در سطح ملی در دانشگاه باشیم. از نظر فرهنگی هم تمام ایده های مربوط به روشنفکران و از جمله روشنفکران ملی و مذهبی، نیاز به روز شدن دارند، چون همه گفتمانهای قبلی در بحران قرار دارند. این وضعیت را یک وضعیت پسمتافیزیکی یا اولترا مدرن می نامند. ما اکنون در یک جهان دیگری متفاوت با جهان ایدئولوژی ها و انقلابات هستیم و به دلیل حاکمیت دینی، همه مفاهیم دینی و انقلابی زیر سوال رفته اند و نیاز به بازتعریف و نو شدن دارند.

سحر - به نظر می رسد که حاکمیت سیاسی پس از گذشت 30 سال از انقلاب، امروز به این نتیجه رسیده که هنوز نتوانسته است دانشگاه را به تملک خود در آورد. به خصوص پس از حوادث سال گذشته و محوریت دانشجویان و دانشگاه در بسیاری از اعتراضات و نارضایتی ها، تهاجم به دانشگاه شدت بیشتری گرفته است. بحث های مربوط به اسلامی سازی و بومی سازی با قوت بیشتری در حال طرح هستند، گزینش اعضای هیئت علمی با تنگ نظری بیشتری انجام می شود، بازنشستگی اساتید و محروم از تحصیل شدن دانشجویان منتقد و برخورد هایی از این دست هم تشدید شده است. با اینگونه اقدامات روشنفکران بیش از پیش از متن دانشگاه به حاشیه رانده می شوند و بدل به نیروهای حاشیه ای می شوند. گویا با این گونه اقدامات بیش از پیش منتظر شکننده شدن دانشگاه باشیم. آیا در صورت رخدادن این حادثه در نگاهی بدبینانه، روشنفکران حاشیه ای از پس قادر خواهند بود که بار آکادمی را به دوش بکشند؟

دکتر مصباحیان: اول باید به این نکته اشاره کنم که مطالعات تاریخی نشان می دهد که دانشگاه در هیچ جامعه ای نقش اصلی در تحولات اجتماعی نداشته است و همیشه در حاشیه قرار داشته است. سیر تاریخی دانشگاه نشان می دهد که دانشگاه، نه تنها هیچگاه در صف مقدم انتقال از دوره ای به دوره دیگر نبوده است، بلکه به مثابه نهادی محافظه کار و چسبیده به ایده های حاکم، ایفاء نقش می کرده است. با اینهمه، علیرغم ماهیت محافظه کارانه اش، دانشگاه هم همواره قادر به انطباق خود با جامعه ی جدید بوده است و هم همواره این آمادگی در دانشگاه وجود داشته است که فرم و محتوای جدیدی پیدا کند. از اینرو، دانشگاه باید بتواند و خواهد توانست نقشی متفاوت با آنچه تا به حال بازی کرده است، ایفاء کند و سازی ناهمساز با آنچه تا به حال نواخته است، بنوازد. کاری که اما آکادمیسن ها باید انجام دهند، نه تنها این نیست که نقش خود را به روشنفکران بیرون از دانشگاه واگذار کنند، بلکه بر عکس کشاندن مسله دانشگاه و مسائلی که دانشگاه با آن مواجه است به حوزه عمومی است. از طریق نقد بیرونی به دانشگاه، نقد کسانی که برکنار از زیست دانشگاهی، دانشگاه را خارج از دانشگاه می شناسند، نمی توان دانشگاه را در مقابل پرسش های بنیادین قرار داد، به نقد ماهوی آن پرداخت و از ضرورت شکل گیری دانشگاهی "نا گه آیند" سخن گفت: دانشگاهی که هرگز در گذشته سابقه نداشته است. نقد ریشه ای دانشگاه به نظر من شرایط امکانی دارد که یکی از مهمترین آنها خانه کردن در

دانشگاه و مجال صحبت دادن به آن است. دانشگاه آنگونه که دریدا می گوید، باید خود را در ارجاع به حوزه عمومی و در نسبت با فلسفه ای که آن را از سایر نهادهای مبتنی بر حق یا وظیفه متمایز می سازد، توضیح دهد. "دانشگاه بدون شرط" دریدا آنگونه که او آن را در مطلبی با همین عنوان صورت بندی می کند، دارای چند ویژگی برجسته است. نخست اینکه دانشگاه به واسطه ی در هم تنیده گی آن با علوم انسانی، می تواند خود را مدام در معرض بازسازی قرار دهد و خود را از "بزار" شدن، ابزار هر چیزی و هر کسی، برکنار نگاه دارد. دوم اینکه، اگرچه علوم انسانی جدید مترادف با فلسفه نیست، فلسفه بی شک جزئی حیاتی از پیکربندی علوم انسانی جدید است. سوم و مهمتر از همه اینکه، دانشگاهی که علوم انسانی جدید آن را در مرکز توجهات بنیادی خود قرار می دهد، بایستی "نامشروط" باشد، اصطلاحی که نسب آن به شلینگ بر می گردد. شلینگ اصطلاح "نامشروط" را به دو مفهوم به کار می گیرد: فلسفی و سیاسی. مفهوم فلسفی نامشروط که خود از تئوریهای مرتبط با جوهر منشأ می گیرد، اشاره به هر امری دارد که خارج از جهان محسوس ایستاده است، جهان محسوسی که موضوع شاخه های مختلف معرفت است. "نامشروط" به مفهوم سیاسی آن که متأثر از تئوری کانت در نزاع دانشکده ها است، درباره ضرورت مقاومت در مقابل شرایط واقعی صورت بندی شده است و اشاره به شرایطی دارد که دانش در آن فرا گرفته می شود. نخستین برداشت، شلینگ را به معرفت نامشروط یا "معرفت مطلق" می کشاند و دومین برداشت، او را به دانشگاه نامشروط. دریدا نیز در "الهیات ترجمه" همین روش را اتخاذ می کند. از نظر او دانش نامشروط و مطلق، هرگز قابل دریافت نیست، بلکه بر عکس، امری بالقوه است. اندیشیدن بیرون از شرایط متعین برای اندیشیدن نیز یقیناً ضروری است، اما این شرایط حتی آنگاه که صرفاً شناختی به نظر می آیند، همیشه سیاسی هستند.

در سطح جهانی اگر تاریخ دانشگاه از چهار گذار عبور کرده است و اینک به ساخت گشایی خود و طرح وضع مطلوب آن در قالب عناصر و مولفه های "دانشگاه بدون شرط"، می اندیشد، در ایران دانشگاه محلی است که باید هر از چند گاهی بدان یورش برد تا هیچگاه نتواند قد راست کند. دانشگاه در جهان اگر ویژگی هایی نظیر "تحقیق آزادانه پیرامون حقیقت"، "اتحاد سه عامل تحقیق و تدریس و فضای فرهنگی آزاد و خلاق"، "استقلال از دولت یا دانشگاه به مثابه دولتی در درون دولت" را بر قامت بلند خود تنگ می بیند و در جستجوی نامشروط کردن و نامتعین ساختن خود است، در ایران هر روز بندی بر گردن دانشگاه آویخته می شود، هر روز زخمی بر پیکر مجروح آن وارد می شود و هر روز در وضعیتی ناامن قرار می گیرد: وضعیتی از احساس ناامنی که از خود ناامنی هولناک تر است. اما در مورد مسائلی که شما فرمودید، مطالعه تاریخ دانشگاه و همچنین تاریخ 30 ساله انقلاب نشان می دهد که حتی اگر ذات گرا هم نباشیم بالاخره یک خصلتهایی درون نهادها وجود دارد که مانع خیلی چیزها می شود. لذا اینگونه تلاشهای مکانیکی که تاکنون چندین بار هم تجربه شده نتیجه ای در بر ندارد. وجود امثال شما که دست پروده همین نظام اکادمیک هستید تایید مدعای بنده است. البته اینگونه برخوردها طبیعتاً روند حرکت دانشگاه به سمت محلی برای جستجوی حقیقت را کند می کند، ولی نمی تواند آن را متوقف سازد. معنای این سخن اما این نیست که باید دست روی دست گذاشت و به آینده دل خوش کرد. بلکه بر عکس همچنانکه دکتر سارا شریعتی در واکنش به حمله به کوی دانشگاه نوشت: اغلب از صحن دانشگاه به عنوان حریم نام برده می شود. حریم، به معنای مکان ممنوع. ممنوع یعنی مقدس. حرم به جایی گفته می شود که ورود به آن حرمت دارد و حرمت یعنی رعایت این ممنوعیت ها. این است که زیر پا گذاشتن این ممنوعیت ها را تجاوز می خوانند. تجاوز به حرم مقدس. تجاوز به حریم دانشگاه. حمله به کوی دانشگاه، فقط حمله به یک نهاد نیست، حمله به همه معارف آن، به افراد آن و به فرهنگ یک ملت است: فرهنگی که در دانشگاه ساخته می شود. هرکس از این رو که در دانشگاه حضور دارد، از استاد و دانشجو گرفته تا مسئول و کارمندانش، با هر موضع و عقیده سیاسی، باید در خصوصش رسماً اعلام موضع کنند. این آن بزنگاهی است که در آن سکوت جرم است و شکست سکوت یک وظیفه.

* * *

منبع خبر: نشریه سحر/ ارگان رسمی انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران و علوم پزشکی

منتشر شده: وبلاگ رسمی دکتر احسان شریعتی <http://ehsanshariati.blogfa.com>